جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

سوررئالیسم و انسان شناسی

!--زمانی که به رابطه میان سوررئالیسم و انسان شناسی می پردازیم پیش از هر چیز و بی اختیار نام انسان شناس معروف فرانسوی میشل لیریس به خاطرمان می آید که از او در این سخنرانی یاد خواهیم کرد و روشی که از وی به ویژه در انسان شاسی بر جای مانده است روش نوشتار خود زندگی نامه ای(Autobiographic)است.اماهمانگونه که خواهیم گفت روابط میان انسان شناسی و سوررئالیسم بسیار فراتر از چهره ها می روند و در دو بعد بلافصل و دراز مدت قابل بررسی و تاکید هستند.--!

اما ابتدا لازم است از خود سوررئالیسم و تعریف آن آغاز کنیم.

تعریف و تاریخچه

پیش از هر چیز باید به این نکته اشاره کنیم که در تاریخ سوررئالیسم، با دو واژه کمابیش مترداف برخورد می کنیم: سوررئالیسم و دادائیسم که البته تفاوت هایی نیز با یکدیگر دارند و سرگذشت کاملا یکسانی نداشته اند. سوررئالیسم واژه ای است که امروز بیشتر به کار می رود و جنبه آکادمیک تری از دادائیسم دارد ولی این آکادمیسم و دانشگاهی اندیشیدن و قرار دادن این دو واژه در چارچوب های نظری بیشتر امری متاخر است که چندان با منشاء شورشی آنها سازگاری ندارد. از لحاظ تاریخی سوررئالیسم مفهومی تشریحی و معنا دار و تا اندازه ای علمی تر» از واژه «دادئیسم» است که در اصل و اساس خود و به صورتی ارادی واژه ای بی معنا و مفهوم بوده است.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

واژه سوررئالیست ابتدا در سالهای دهه ۱۹۲۰ به وسیله آپولینر ابداع شد و با انتشار گاهنامه «انقلاب سوررئالیست» که آندره بروتون از بنیان گذارنش بود و سپس با متن دیگری از بروتون با عنوان «مانیفست سوررئالیست» در همین دهه رواج یافت. باید توجه داشت که هر دو واژه «انقلاب» و «مانیفست» در این سالهای ابتدای قرن بیستم گویای تمایلات خاص سوررئالیست ها به جنبش های چپ و انقلابی بودند که در اروپا ظاهر شده بود: انقلاب روس در سال ۱۹۱۷ و انقلاب آلمان در سال ۱۹۱۹ هر دو تاثیر زیادی بر شکل گیری اندیشه سوررئالیستی باقی گذاشته بودند. به ویژه شکست انقلاب آلمان و کشته شدن اسپارتاکیست ها که دولت وایمار را که از درون پوسیده بود از میان برد و به زودی جای آن را به گذاری آرام ولی مطمئن به فاشیسم هیتلری داد، نا امیدی سوررئالیست ها را از خروج از جنون دیوانه وار جنگ جهانی اول تقویت کرد. واژه مانیفست نیز دقیقا به «مانیفست حزب کمونیست» اشاره داشت که به تقلید از آن کتاب های متعددی از جمله «مانیفست فوتوریست» در ایتالیا در همین سالها به انتشار رسید.

اما به کار گرفته شدن واژه سوررئالیست در مفهومی آکادمیک از خلال کاربرد آن در آکادمی هنر شوروی در سال ۱۹۶۰ انجام گرفت که این امر نیز کاملا از خلال روابط نزدیکی که بین جنبش چپ و حزب کمونیست با سورئالیست هایی نظیر آراگون وجود داشت قابل توجیه است. در همین دهه ۱۹۶۰ نیز در کاتالوگ «گالری چشم» در سال ۱۹۶۵ در پاریس این واژه در معنایی آکادمیک رواج بیشتری یافت.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

اما برخلاف واژه سوررئالیست که معنای روشنی یعنی فراتر رفتن از واقعیت را در خود نهفته داشت، واژه دادائیسم: "مفهوم" ی به خودی خود بی معنا و شورشی بود که به صورتی اتفاقی در کاباره ولتر در زوریخ از محافل روشنفکران چپ ، از یک فرهنگ لاروس بیرون کشیده شده بود. دادائیست ها که در ابتدا بیشتر از مدرنیته در حال شکل گرفتن در حوزه زبان آلمانی و به ویژه آلمان و اتریش ریشه می گرفتند، تعمدا بر آن بودند که خود را در رویکردی کاملا منفی تعریف کنند. در فرهنگ سوررئالیسم با این تعریف از دادئیسم روبرو می شویم: جنبشی بین المللی ناشی از نفرت نسبت به جنگ جهانی و بینش های فلسفی که این جنگ را توجیه می کردند (نژادگرایی، یهود ستیزی، ملی گرایی ، استعمار ...). حرکتی اساسا تحریک آمیز و سنت شکنانه. دادا نوعی اعتراض به همه چیز به ویژه به اخلاق حاکم. طرفدارن دادا از شک مطلق دفاع کرده و از خود انگیختگی فردی، و به بیان در آوردن این خود انگیختی در قالب های ادبی ، تجسمی ، حرکتی، تصویری و غیره به مقابه وحدت امر زنده دفاع می کردند. دادا خود را به مقابه یک حالت روحی تعریف می کند که با هر گونه اقتدار و ساختاری در هر شکلی و در هر نوع بیانی مخالف است. (Biro, A., Passeron, R., 1982,Dic. Generale du surrealisme et de ses environs, Paris, PUF, p. 111).

از همین جا نیز می توان بر این نکته تاکید کرد که شاید سوررئالیسم و دادائیسم را که در سخنرانی حاضر به معنایی مترادف به کار گرفته می شوند، کمتر بتوان به عنوان یک سبک و روش هنری به کار برد و بیشتر بتوان آن را نوعی جنبش اعتراض آمیز و نیهیلیستی در معنای عمیق کلمه به شمار آورد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

چهره ها

نگاهی به نمایندگان سوررئالیست در حوزه های مختلف گویای نوعی عدم انسجام است که در میان آثار این گروه های می توان شاهد آن بود. برای مثال در ادبیات ما با چهره های چون آندره بروتون،رنه شار، تسارا، الوار، آنتون آرتو، میشل لیریس روبرو هستیم که سبک ها و نوشته هایی کاملا متفاوت داشته اند.

در این میان می دانیم که لیریس با سبک خاص خود در نگارش متون اتنوگرافیک (مردم نگاری) به چهره ای ویژه در تاریخ انسان شناسی بدل شد. وی در کتاب هایی که مهم ترین آنها «شبح آفریقا» است. تجربه زندگی خود را به مثابه متنی انسان شناسانه عرضه کرد و دفترچه های خاطراتی به جای گذاشت که در آنها با نثری کاملا ادبی جامعه مورد مطالعه خود (افریقا) را به خوانندگان می شناساند و شاید زودتر از هر انسان شناس دیگری مفهوم بازتابندگی (Reflexivity) را در عمل و نه این واژه را در انسان شناسی وارد کرد: اینکه شناخت موضوع مورد مطالعه در قالب رابطه ای خاص و تجربه ای شخصی میان پژوهشگر و جامعه مورد پژوهش شکل بگیرد: کاری همچون پروست اما در قالب یک تجربه حقیقی و زیسته شده که بعدها البته بارها و بارها در انسان شناسی تکرار شد و بعدها با شکل گیری و رشد سینمای اتنوگرافیک در این قالب هنری جدید نیز بسیار رشد کرد.

اما اگر از حوزه ادبیات به حوزه هنرهای تجسمی وارد شویم با تعداد بسیار بیشتری از سوررئالیست ها روبرو می شویم : در نقاشی و مجسمه سازی : رنه ماگریت، مارسل دوشان، دوشیریکو، میرو،

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

سالوادور دالی، ماکس ارنست، فرانسیس پیکابیا، پابلو پیکاسو، ...، در عکاسی و سینما: من ری ، لوئیس بونوئل و در معماری: گائودی. برخی از چهره هایی هستند که می توان از آنها به عنوان هنرمندان نزدیک سوررئالیستها نام برد. هر چند تعلق رسمی و یا اصولا تعلق فکری و سبکی برخی از هنرمندان به سوررئالیسم بسیار مناقشه برانگیز بوده و گاه مورد پذیرش برخی از آنها نیز نبود. با این وصف همه این هنرمندان به نحوی از انحا در شکل ها و مفاهیم سوررئالیستی و در ذات شورشی این حرکت مشارکت داشتند.

دوشیزگان آوینیون – پیکاسو

روش

آنچه بیش از هر چیز روش سوررئالیستی را مشخص می کند نوعی آزادی مطلق در شکل و محتوا است که سوررئالیست ها از آن با عنوان : نوشتار و بیان اتوماتیک یا خود کار نام می بردند.

ما در این مفهوم اشاره ای روشن به روانکاوی فرویدی داریم که لااقل دو نو آوری اساسی داشت که هم بر حوزه سورئالیسم و هم بر حوزه انسا شناسی بسیار موثر بود. نخست آنکه فروید با تاکید بر آن که در مراحل رشد کودک به تدریج «من» یعنی شخصیت آگاه و عامل دارای اراده انسانی زیر فشار و کنترل یک «فرامن» قرار گرفته و با سرکوب های روانی (در قلب سرکوب های اجتماعی – فرهنگی) ناچار به پذیرش جامعه می شود به این نتیجه گیری می رسید که می توان با برخی از سازوکارها(نظیر خواب مصنوعی) «من» را از زیر کنترل «فرامن» خارج کرده و به سوژه امکان داد که تمام خاطرات و افکار فروخورده خود را به بیان درآورده و به این ترتیب دست به

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

معالجه برخی از بیماری ها زد. از سوی دیگر فروید با تاکید بر آنکه خواب و رویا را نباید پدیده هایی بی معنا و غیر قابل تحلیل قلمداد کرد و بر عکس باید آنها را حوزه هایی از ذهنیت در نظر گرفت که به دلیل رها شدن «من» از زیر سلطه «فرامن» می توان به اشکالی هر چند تخریب شده از بیان ذهنیت دست یافت، کلید راهگشای بزرگی در اختیار هم هنرمندان و هم انسان شناسان قرار داد که بتوانند دست به آفرینش هایی خارج از حوزه عقلانیت (سوررئالیستها) و دست به تحلیل بر حوزه هایی که خارج از حوزه عقلانیت قرار داده می شدند (انسان شناسان بزنند). بنابراین نوشتار و بیان خودکار برای سوررئالیست های به روشی بسیار کارا تبدیل شد که بتوانند از خلا آن به ابداع و خلق آثار خود به آزاد ترین شکل ممکن بپردازند. انسان شناسان نیز توانستند با تاکید بر موقعیت های خلسه وار که با تجربه آن در نزد جوامع موسوم به بدوی از طریق استعمال مواد مدر و یا حرکات بدنی خاص (شمنیسم، دراویش و غیره) برخورد کرده بودند به تحلیل درک خاص این گروه ها از فرهنگ هایشان و سازوکارهای درونی این فرهنگ ها بپردازند.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رئالیسم

رئالیسم از ریشه‌ی لاتین «Real» به معنای واقعیت گرفته شده است. رئالیسم در معنای لغوی، معادل واقع گرایی یا واقعیت گرایی است. به لحاظ مابعدالطبیعی و در فلسفه‌ی یونان باستان، واقعیت عبارت است از امر بیرونی خارج از ما. در حکمت عرفان اسلامی، «واقعیت»، امری ذومراتب است و در نظام هستی، «واقعیت مثالی» قرار دارد و باطن واقعیت ملکوتی یا مثالی نیز، واقعیت جبروتی است که البته در زبان حکما و عرفا، از این مراحل بیش‌تر با تعبیر «حقیقت» نام می‌برند و معمولاً واژه‌ی «real» یا «واقعیت» در خصوص مرتبه‌ی محسوس عالم و واقعیت حسی به کار برده می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی، در مقابل سوفسطائیان و آن دسته از فیلسوفان موسوم به «ایده‌آلیست» که به نحوی منکر وجود عالم عینی بیرون از ماده بودند، اساس اندیشه‌ی فلسفی خود را «رئالیسم» نامیدند. در یک احصاء مختصر، می‌توان از ۳ منظر، به مفهوم «رئالیسم» (واقع گرایی) و مفهوم مقابل آن «ایدآلیسم» نگریست:

الف) هستی‌شناختی

از نظر این دادگاه، «واقعیت»، عبارت از آن مرتبه از واقعیت است که ظهور عینی و محسوس دارد و ظاهرِ وجود است و «حقیقت» همانا مرتبه‌ی باطنی و عینی‌ای است که اصیل‌تر و واقعی‌تر از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

مرتبه‌ی آن را تشکیل می‌دهد که در نظام هستی‌شناسی حِکْمی - عرفانی آن را «واقعیت ملکوتی» یا «عالم مثال» می‌نامند.

ب) معرفت‌شناختی

در این منظر - که برگرفته از تعریف افلاطونی - ارسطویی از حقیقت است، «واقعیت» عبارت است از عالم عینی مستقل از وجود ما و «حقیقت» عبارت است از انطباق تصویر ذهنیِ فاعلِ شناسا با واقعیت خارجی. اگر تصویر ذهنی شناسنده، مبتنی بر «واقعیت» باشد، قضیه‌ای صادق و معادل «حقیقت» است و اگر تصویر یا قضیه ذهنِ شناسنده انطباق با واقعیت خارجی نداشته باشد، قضیه‌ای «کاذب» است.

ج) اخلاقی و ارزشی

از منظر اخلاقی و ارزشی، «واقعیت» یا رئالیته عبارت از آن امری است که وجود دارد و غالباً زشت و غیراخلاقی و ناپسند است و «حقیقت» همانا وضعیتِ آرمانی و موعودی است که باید جانشین واقعیت موجود گردد. از این منظر، رئالیسم به معنای پذیرش زشتی و بی‌عدالتی واقعیت موجود، بدون تلاش جدی یا بنیادین برای تغییر آن است. از این منظر، فرد «رئالیست» یا «واقع گرا» کسی است که دعوت به پذیرش وضع موجود عالم و نحوی تسلیم انفعالانه در برابر آن دارد و تلاش انقلابیون آرمان گرا را نحوی «ایدآلیسم» و «پنداراباقی» می‌داند.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در بررسی اصطلاح «رئالیسم» و «رئالیته» باید به این مهم توجه کرد که «واقعیت» در فلسفه‌ی مدرن غربی، محدود به عالم محسوس و قابل کشف، از طریق تجربه‌ی حسی و روش‌های «ساینتیفیک» (به اصطلاح علمی) است و در نسبت با بشر مدرن خودبینانه - به عنون سوبژه یا سوژه‌ی تصرف گرِ شناسای دکارتی- معادلی صِرف «اُبژه» مطرح می‌شود. در این تلقی، رئالیسم از منظر خودبنیادانگاری نفسانی (سوبژکتیویسم) بشر مدرن تعریف شده و «واقعیت» به صرف واقعیت حسی - تجربی قابل تصرف توسط اراده‌ی معطوف به قدرت بشر بورژوا، تقلیل مرتبه و معنا داده است. رویکردِ رئالیستی در هنر قرون هیجده و نوزده غربی نیز، تا حدود زیادی ملهم از چنین تعریفی از رئالیته است .

مفهوم شناسی رئالیسم

ئالیسم به عنوان مکتبی هنری ، ادبی ، فلسفی و اجتماعی از واقعیت های عرصه زندگی برگرفته شده است و می خواهد معنای مناسب انسان و زندگی باشد؛ اما این مکتب تنها به عرصه مادی مربوط نمی شود.

جهان موجود تنها دنیای بیرون از ذهن نیست ، بلکه شامل تاثیرات ذهنی ما از واقعیت هم هست. تخیل یک رویداد واقعی در ذهن انسان است. بنابراین ، خودش جزو بدیهیات عرصه رئالیسم محسوب می شود، البته به شرطی که از لحاظ معنی به واقعیت مربوط و با آن سنخیت داشته باشد؛ یعنی تبدیل به توهم نشود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تخیل و توهم هر دو، رویدادشان واقعی است ، ولی بعد معنا و کارکردشان متفاوت می شود. توهم یکباره از واقعیت می برد و به ذهنیتی بی معنا و بی ارتباط با واقعیت، تغییر ماهیت می دهد. تخیل ، هیچ وقت ارتباطش را با واقعیت قطع نمی کند.

از این رو، لازم است با دقت بیشتری به مضمون و مفهوم رئالیسم بنگریم و آن را با نگاهی نو، از عنصر تخیل که جزو معنا و داده های خودش است ، محروم نکنیم. حتی باید با نگاه دیگری آن را مورد ارزیابی قرار دهیم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

از عصر حجر تا امروز

از دورانی که بشر، اولین نقشها و تصویرهای ذهنی خود را از طبیعت ، روی دیوار غارها ترسیم کرد و بعد که کتابت آموخت ، رئالیسم با او و زندگی عجین بوده است و این روند، تا قرنها همان طور که او پدیده های واقعی را کنار خویش داشته در ذهن ، کلام و قلم او ادامه یافته است.

امروزه ، اگر به آثار ادبی گذشته بنگریم می بینیم که بسیاری از آنها از رئالیسم برکنار نبوده اند، مضمون هایی واقعی داشته اند و بعضی از آنها ساختار و شکل رئالیستی هم دارند.

تجربه گرایی را در «رابینسون کروزوئه » اثر دانیل دوفو در نظر بگیرید. به رمان «اسپارتاکوس» اثر هوارد فاست و دهها اثر دیگر دقیق شوید. آن وقت پی می برید که تاریخ رئالیسم چیز دیگری به ما می گوید.

حتی رمان «دن کیشوت» اثر سروانتس از لحاظ تحلیلی دقیقا یک شوالیه ذهنی و مترسک شده ، اما واقعی را به نمایش می گذارد که مریض گونه می نماید و دورانش با به سر آمدن دوران تاریخی فئودالیزم به سر آمده است.

نگرانی ها و تردیدهای هملت ، پریشان حال و خوش بینی لیرشاه ، بدبینی اتللو و قربانی شدن ۲ عاشق به دلیل اختلافات طبقاتی دو خانواده در رومئو و ژولیت را اگر نموده هایی از زندگی واقعی بشر و رویکردی رئالیستی ندانیم ، باید بگویم خود ما دچار توهم شده ایم.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رئالیسم تنها یک سبک ادبی صرف نیست ، بلکه برگرفته از یک مکتب فلسفی است که تاریخ و تحولات اجتماعی و سیاسی را شامل می شود و بدون آنها قادر به ادامه حیات نیست.

تا وقتی تاریخ و انسان و زندگی باشد، رئالیسم هم وجود خواهد داشت ، با این تفاوت که متناسب با دوره های مختلف تاریخی ، در بطن خودش می زاید و تغییرات شگرف و گوناگونی را پذیرا خواهد شد.

مثل مکاتب هنری و ادبی دیگر نیست که صرفا براساس یک نظریه و تحلیل هنری و زیبایی شناسانه به وجود آمده باشد و بعد از مدتی با نظریه و سبک دیگری جایگزین شود. رئالیسم با تاریخ و انسان و زندگی پیش می رود و ماندگار است ، اما همواره شکل عوض می کند؛ همان طور که سیری صعودی را از ناتورالیسم تا رئالیسم جادویی طی کرده است ، مقوله «زیبایی شناسی در رئالیسم» را فقط با اتکا به همین نسبیت موضوعی می توان تعریف کرد و به آن پرداخت.